

## دیدن فریدون دختران جمشید را

سرش باسمان بر فرازیده بود  
که آن جز به نام جهاندار دید  
همه نامور نره دیوان بدند  
نشست از بر گاه جادو پرست  
کلاه کیی جست و بگرفت جای  
بتان سیه موی و خورشیدروی  
روانشان از آن تیرگی ها بشست  
ز آلودگی پس بیالودشان  
سراسیمه بر سان مستان بدند  
به نرگس گل سرخ را داده نم  
که نو باش تا هست گیتی کهن  
چه باری، ز شاخ کدامین درخت؟  
ستمکاره مرد دلیر آمدی  
ز کردار این جادوی بی خرد  
بدین پایگه از هنر بهره داشت  
و گرش آرزو جاه او آمدی  
نماتد به کس جاودانه، نه بخت  
که بگرفت ضحاک ز ایران زمین  
نهادم سوی تخت ضحاک روی  
ز پیکر تنش همچو پیرایه بود

طلسمی که ضحاک سازیده بود  
فریدون ز بالا فرود آورد  
وز آن جادوان کاندرا ایوان بدند  
سرانشان به گرز گران کرد پست  
نهاد از بر تخت ضحاک پای  
برون آورد از شبستان اوی  
بفرمود شستن سرانشان نخست  
ره داور پاک بنمودشان  
که پرورده ی بت پرستان بدند  
پس آن دختران جهاندار جم  
گشادند بر آفریدون سخن  
چه اختر بد این از تو ای نیک بخت؟  
که ایدون به بالین شیر آمدی  
چه مایه جهان گشت بر ما به بد  
ندیدیم کس کاین چنین زهره داشت  
کش اندیشه ی گاه او آمدی  
چنین داد پاسخ فریدون که تخت  
منم پور آن نیک بخت آبتین  
بکشتش به زاری و من کینه جوی  
همان گاو برمایه کم دایه بود

ز خون چنان بی زبان چارپای  
کمر بسته ام لاجرم جنگ جوی  
سرش را بدین گرزه ی گاوچهر  
چو بشنید ازو این سخن ارنواز  
بدو گفت شاه آفریدون تویی؟  
کجا هوش ضحاک بر دست توست  
ز تخم کیان ما دو پوشیده پاک  
همی جفت مان خواند او، جفت مار  
فریدون چنین پاسخ آورد باز  
ببهرم پی اژدها را ز خاک  
بباید شما را کنون گفت راست  
برو خوب رویان گشادند راز  
بگفتند کوسوی هندوستان  
ببرد سر بی گناهان هزار  
کجا گفته بودش یکی پیش بین  
که آید که گیرد سر تخت تو  
دلش ز آن زده فال پراتشست  
همی خون دام و دد و مرد وزن  
مگر کوسر و تن بشوید به خون  
همان نیز از آن مارها بر دو کفت  
ازین کشور آید به دیگر شود  
بیامد کنون گاه باز آمدنش

چه آمد بر آن مرد ناپاک رای؟  
از ایران به کین اندر آورده روی  
بگویم، نه بخشایش آرم نه مهر  
گشاده شدش بر دل پاک راز  
که ویران کنی ثنبل و جادویی؟  
گشاد جهان بر کمر بست توست  
شده رام با او ز بیم هلاک  
چگونه توان بودن ای شهریار؟  
که گر چرخ دادم دهد از فراز  
بشویم جهان را ز ناپاک، پاک  
که آن بی بها اژدهافش کجاست  
مگر اژدها را سرآید به گاز  
بشد تا کند بند، جادوستان  
هراسان شدست از بد روزگار  
که پردختگی گردد از تو زمین  
چگونه فرو پژمرد بخت تو  
همه زندگانی برو ناخوشست  
بریزد کند در یکی آبدن  
شود فال اخترشناسان نگون  
به رنج درازست مانده شگفت  
ز رنج دو مار سیه نغنون  
که جایی نباید فراوان بدنش

آبتین: پدر فریدون

آبدن یا آبزن: حوض کوچک، ظرف مسی

اختر: بخت و اقبال

ارنواز و شهرناز: دو دختر (خواهر) جمشید

ایدون: بدین گونه، اینچنین

برفرازیدن: برافراشتن، برافراختن

پاک: کاملاً

پرداختن: خالی کردن، تهی کردن

پست کردن: نابود کردن، کشتن

پیکر: نقش و نگار

پیرایه: زینت

تُنْبُل: مکر و حيله

توان: طاقت

جادوان: ساحران، جادوگران

جادو پرست: ضحاک

جادوستان: جایگاه جادوان، مجازاً هندوستان

چرخ: آسمان، فلک، طالع

زهره: دلیری، شجاعت

سازیدن: ساختن، درست کردن

سر به گاز آمدن: هلاک شدن

ستمکاره مرد دلیر: اشاره به ضحاک

شبستان: سرای زنان

غنودن: آرمیدن، آسودن، به خواب رفتن

کلاه کیی: تاج شاهی

گشاد جهان: آزادی و رهایی جهان

نرّه دیو: دیو تنومند و قوی

هوش ضحاک: مرگ ضحاک

## مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران  
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۵. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،  
<http://www.kanoon.net>
۶. <http://www.farhangiran.com>